شرق روزنامه
instagram:sharghdaily1 twitter:sharghdaily youtube:sharghdaily Telegram:ShargDaily aparat:tasvirshargh www.sharghdaily.com

شیرازه

نخستین دموکراسی در ایران

شرق: محققان غربی غالبا بر این عقیده‌اند که شرق هیچ‌گاه از دموکراسی باخبر نبوده. مردم این سامان همیشه استبداد را پذیرفته‌اند و اندیشه آزادی هرگز به مخیله آنان خطور نکرده است»، اما مصطفی رحیمی در کتاب «قانون اساسی مشروطه ایران و اصول دموکراسی» نشان می‌دهد که این قضاوت‌ها نادرست و غیرمنصفانه است و به طور خاص درباره ایران دوره مشروطیت می‌نویسد: «اثبات این نکته آسان است که روحیه آزادی در ایران کمتر از کشورهای دیگر نبوده و تاریخ این کشور تنها تاریخ پهلوانی به معنای زورمندی نیست؛ تاریخ نیرومندی اندیشه نیز هست. به‌این‌ترتیب، هنگامی که نوبه دموکراسی از غرب رسید، ایرانی آشنای دیرین خود را بازیافت. و جای گمان نیست که این آشنا در غرب آراسته شده، مدون شده، فصل‌بندی شده و به صورت رشته‌ای خاص در فرهنگ درآمده است». البته رحیمی تأکید می‌کند که جای گفت‌وگو نیست که ایران قبل از مشروطیت دارای حکومت استبدادی بوده است و این استبداد در زمان قاجاریه به فساد فراوان گرایید، اما «بیشرف سریع مغرب‌زمین و رسیدن خبر آزادی، مردم را برانگیخت تا به شوق عدالتی که در همه جا محبوب اکثریت است، یا به خیزند و با کوشش‌ها و مبارزه‌های فراوان، قانون اساسی حکومت مشروطه را به زامدارانِ بقبولانند». کتاب «قانون اساسی مشروطه ایران و اصول دموکراسی» در چهار بخش تدوین شده است: ابتدا با تعریف دموکراسی و سیر تحول این مفهوم، به اندیشه دموکراسی در ایران پرداخته شده است و اینکه قانون اساسی ایران چگونه نوشته شد. در بخش دوم، این بحث مطرح می‌شود که زامدارانِ چگونه باید انتخاب شوند. در بخش سوم، ترتیب حکومت و اینکه زامدارانِ چگونه باید حکومت کنند، موضوع بحث قرار گرفته است. بخش چهارم نیز به مسئله مهم چگونگی مشروطه شدن قدرت زامدارانِ مربوط است. رحیمی، مترجم و حقوق‌دان مطرح، ضمن پرداختن به قانون اساسی مشروطه «مورخ ۱۴ جمادی‌الاخره سال ۱۳۲۴ ه.ق.) نشان می‌دهد که طی تصویب این قانون چه مسائلی مطرح شده است. البته چگونه نخستین بار در تاریخ این گفت‌وگو از حاکمیت ملی به میان آمد و قرار شد که حکومت منتلیی جز اراده ملت نداشته باشد و ملت یعنی همه افراد و طبقات مردم، افرادی که تا آن روز صاحب حقی نبودند. در این قانون اساسی پیش‌بینی شده که زامدارانِ کشور باید نماینده افکار عمومی باشند و باید طی انتخاباتی آزاد و درست طبق رای عموم مردم انتخاب شوند. درعین‌حال که در قانون اساسی مشروطه ایران آمده است که قدرت دولت به آزادی مسلم افراد محدود می‌شود و هیچ‌کس نباید به این حقوق تجاوز کند، و مردم برای جلوگیری از تعرض دولت حق دارند از آزادی مطبوعات، آزادی تشکیل احزاب و آزادی عقیده و گفتار بهره‌مند شوند. و البته رحیمی بی‌درنگ تاکید می‌کند اینکه اصول مذکور به چه صورتی درآمده و چگونه اجرا شده است، بحث دیگری است. به هر تقدیر، در سال ۱۳۲۴ پس از یک دوره طولانی استبداد، مردم ایران به یاد خاستند تا جلاد را از دست عاملان استبداد بیرون آورند. نوشتن قانون اساسی و متمم آن محصول این دوران است.

قانون اساسی مشروطه ایران و اصول دموکراسی
مصطفی رحیمی
انتشارات نیلوفر

درمان فلسفی

«تحلیل و متافیزیک: درآمدی به فلسفه» نوشته پیتر فردریک استراوسون، فیلسوف بریتانیایی، درآمدی به فلسفه تحلیلی است که در آن به مهم‌ترین مباحث مربوط به فلسفه مدرن پرداخته است. چنان‌که در مقدمه آمده استراوسون این کتاب را در سال ۱۹۹۲ یعنی در هفتادوسه‌سالگی منتشر کرده است؛ زمانی که فیلسوف فرانوشیب‌های بسیاری را پشت سر گذاشته است و می‌کوشد در کتابی به پرسش‌های بنیادین یک عمر زندگی فکری‌اش بپردازد. استراوسون می‌گوید این کتاب را به شیوه‌ای نوشته که برای هر خواننده‌ای بدون آنوخته فلسفی قابل فهم باشد. او این کتاب را مقدمه‌ای بر فلسفه و مباحث آن می‌داند؛ چراکه در نوشتن آن فرض را بر آن گذاشته که بخشی از خوانندگانش درباره این موضوع اطلاعی ندارند. بنابراین این کتاب باید بدون نیاز به آنوخته قبلی فهمیدنی باشد. درعین‌حال این کتاب با شرح ماهیت عمومی فلسفه آغاز می‌کند که نزد بسیاری از فلاسفه مشترک است و این شرح عمومی در مجموع رفته‌رفته با کوشش درعین‌آمیز برای نشان‌دادن اینکه چگونه می‌توان و باید برخی از مسائل عمده را حل کرد که در پیوند با حوزه‌های متافیزیک، شناخت‌شناسی و زبان پدید می‌آیند. اگرچه فلسفه در همه زمان‌ها به یک معنا و همسان نبوده است. اما استراوسون می‌کوشد تا در کتابش به طرحی کلی از تقسیمات اصلی فلسفه و مسائل مهمی بپردازد که از درون آن سرچشمه می‌گیرد. او برای شرح تلقی خود از فلسفه به ویتگنشتین ارجاع می‌دهد که معتقد بود «پروارویی فیلسوف با برسش به درمان بیماری می‌ماند». استراوسون معتقد است با اینکه ایکس این تلقی نامیمکن می‌نماید، اما شایسته ملاحظه بیشتر است. چراکه از دید او «این آشفتگی‌ها، زمانی که مفهوم‌ها و ایده‌ها در واقعیت و بالفعل کار می‌کنند، هرگز رخ نمی‌دهند، بلکه تنها زمانی رخ می‌دهند که آنها بیهوده و عاطل‌اند. البته زمانی که واژه‌ها را به کار می‌گیریم تا ایده‌های‌مان را برای انجام کاری بیان کنیم که درخور آنها است، شاید به گونه‌های دیگری از گرفتاری‌ها دچار شویم و با دشواری‌هایی از گونه‌ای دیگر روبرو شویم». بااین‌همه هیچ‌گاه به گرفتاری‌های فلسفی دچار نمی‌آیم و با دشواری‌های فلسفی روبرو نمی‌شویم». استراوسون معتقد است: ما تنها زمانی به این گرفتاری‌ها دچار می‌شویم که مفهوم و واژه‌ها را کاربرد بالفعل و واقعی‌شان را از دستاوردهای علمی و نظری که ایجاد کرده‌ایم جدا شوند؛ «زمانی که به آنها بیوانه می‌دهیم، در دچارمان شاور شوند یا عاطلانه از هم پیتی بگیرند». از نظر استراوسون نکته اصلی شعار ویتگنشتین این است که «به دنبال معنی نگردید. کاربرد را بجویید». به همین دلیل است که اعتقاد دارد کار فیلسوف سرجمع‌کردن یادآوری‌های هدفی ویژه است و می‌گوید: «کار ما بازگردانیدن واژه‌ها از شاخه‌های متافیزیکی‌شان به کاربرد زورمندشان است». پیتر فردریک استراوسون (۲۳ نوامبر ۱۹۱۹- ۱۳ فوریه ۲۰۰۶)، مؤلف لندن و استاد فلسفه دانشگاه آکسفورد بود. استراوسون به فلسفه زبان، متافیزیک، معرفت‌شناسی و تاریخ فلسفه توجهی خاص داشت. اما نظریات مشهورش در فلسفه منطق و فلسفه تحلیل زبانی بود. از نظر او متافیزیک توصیفی به مرزهای مفهومی زبان طبیعی می‌پردازد و متافیزیک تجدیدنظرکننده بر اصلاح این مرزهاست تأکید دارد. او همچنین معتقد بود از طریق کندوکاوهای زبانی می‌توان به حقایقی درباره عالم دست یافت.

تحلیل و متافیزیک
درآمدی به فلسفه
پیتر فردریک استراوسون
ترجمه پوریا گل‌شناس
انتشارات نیلوفر

عصر چریک‌ها: گفت‌وگوی احمد غلامی با هادی خانیکی

بازخوانی انقلابی تاریخ

آقای خانیکی اگر کسی سابقه شما را نداند، شاید باور نکند که با شما به‌عنوان یک چریک گفت‌وگو می‌کنیم. شما در دوره‌ای از زندگی‌تان به طور جدی فعالیت‌های سیاسی مخفی داشتید و مهم‌تر اینکه دغدغه‌های کارهای چریکی هم داشتید و عضو سازمان مجاهدین خلق قبل از انقلاب بودید. گویا امروز بعد از سال‌ها با دوستی که عضو سازمان چریک‌های فدایی خلق بوده دیدار داشته‌اید. اگر موافق هستید با همین دیدار شروع کنید: بعد از چند سال که یکدیگر را ملاقات کردید آن روزها را چطور به یاد آوردید؟

به سه دلیل از انجام این گفت‌وگو خوشحالم. یکی اینکه من را به عصر چریک‌ها بردید تا از آن زمان حرف بزنم. دلیل دوم اینکه عصر سیاست یک مرحله از زندگی من بوده که البته هنوز هم به پایان نرسیده است. دلیل سوم هم جهان‌زیست روزنامه‌نگارانه است که هم در روزنامه «کیهان» سابق و هم در روزنامه «شرق» در خدمت شما بودم. هم‌اینطور که اشاره کردید بر سبیل اتفاق یا یکی از دوستانی که سال ۱۳۵۰ در زندان شیراز با هم بودیم دیدار کردم. البته آن زمان او چریک نبود و بعدها به فعالیت‌های چریکی وارد شد. آن زمان فعالیت‌های چپ داشت، اما در زندان با هم بودیم. من از همان زمان زندان اخلاق و روحیه مدارگرایانه داشته‌ام و دارم، به دلیل اینکه به نظرم در تنوع زندگی است که هم چشم بازتر و هم کوش شنواتر می‌شود، چون به این ترتیب انسان حرف‌های متفاوتی را می‌شنود. البته بعد از آن سال‌ها یک‌بار دیگر هم او را دیده بودم. ایشان در تهران زندگی نمی‌کند و امروز که با هم قرار ملاقات گذاشته بودیم خیلی از مسائل را ساکت کرد. یک ایده فکر کنم. من و دوستم انتخاب کردیم فرانکینِ من، کوچه‌های ایشانه تر برای سنگین که به خیابان کوثر متصل می‌شد. من به یک سو فرار کردم و دوستم به طرف دیگر. از جمع کوچک چیدا پنج نفری هم که از مسجد خارج شده بودند دو نفر دیگر خبرنگار هاکیز، و ما در برف به‌سختی می‌دویدیم که پلیس سر رسید... من وارد خیابان کرگان شدم و طبق برنامه‌های‌ام‌ای چریکی جند بار مباشین عوض کردم و به سینما «موناکو» در چهارراه نظام‌آباد رفتم. چون هم خسته شده بودم و هم سرما سخت بود. این ایده البته یک بافتی می‌ماندم، واز سینما تمدن ما اتفاقا فیلم هندی پخش می‌کرد و هم مهم نبود. فقط می‌خواستم جایی بروم که هم بخوابم و هم گرم باشد. نشستم فیلم هندی را با همان تم‌های همیشگی‌اش دیدم. ذهنیت من در آن زمان داشت. که هر صورت، من فضای زندگی چریکی را، حداقل برای خودم، به‌عنوان یکی از جدی‌ترین ذره‌هایی می‌بینم کـه در معرض یک انتخـاب آگاهانه قرار داشتیم. فاصله بین مرگ و زندگی خیلی کوتاه بود. هرکسی که چریک می‌شد، آمـاده مرگ هم بود و هر لحظه ممکن بـود در درگیری با حمله عمرش به پایان برسد. بیشتر دنبال این بود که چقدر راحت‌تر جانش را فدا کند. به خاطر اینکه اگر گرفتار می‌شد و زیر شکنجه می‌رفت نگران بود که نتواند مقاومت کند و اطلاعاتش را نگه دارد. برای همین، چریک نوعی از دیسیپلین را در زندگی می‌پذیرفت که از زنده‌ماندنش کمترین خسـارت‌ها به دیگران برسـد و از طـرف دیگر خودش هم راحت‌تر باشـد. در بعضی از تحلیل‌های انقلابی در دهه پنجاه، شـهادت‌طلبی را فرصت‌طلبی تلقی می‌کردند و می‌گفتند کسـی که می‌خواهد شـهید شود گزینه راحت‌تری را انتخاب می‌کند تا اینکه بماند و بر سـختی‌ها و شکست‌ها غلبه کند. حالا اینکه امروز در معرض پرسـش‌های شـما و در برنامه خیلی خوب شما قرار گرفتم، برای خودم از این نظر جالب اسـت که با چند پرسـش اساسـی رسمی و غیررسـمی روبه‌رو خواهم بود. اولین موضوع این اسـت که اگر بخواهم از عصر چریکی حرف بزنم، باید بگویم عصری بود که باید از لحاظ جسمی در آن بیشترین آمادگی‌ها را می‌داشـتی. باید تا توجال یک‌نفس می‌رفتی، در حالی که چند خرما بیشـتر همراحت نبود و نباید هر جا خسته می‌شدی می‌نشستی و امثال این موارد. یا چریک باید بدن ورزیده داشت تا بتواند روی موتور بپرد و در هر لحظه آماده باشد کـه اگر در معرض حمله قـرار گرفت از خودش دفاع کند. اصـلا حالا که به اینجا رسـیدام عضا دسته است، ۷۳ سال عمر دارم و ضعف جسمی‌ام را با ورزیدگی جسمی قابل مقایسه نیست. دومین موضوع این است که تجربه‌های بعد از دوران چریکی هم تجربه‌های کمی نبوده اسـت و البتـه باید به تجربه‌های پیش از دوران چریکی هم اشـاره کنم. پیش از دوره چریکی، تجربه مبارزات دانشجویی و مبارزات سیاسـی را داشـتم و پس از آن با کنار از مبارزات پرشـور دانشجویی به شکلی از مبارزه وارد شـدم که وجه غالبش چریکی و نظامی بود. از ایرو و بیرو قبل و بعد از دوران چریکی هم مهم اسـت. بعـد از دوران چریکی و با پیروزی انقلاب، من وارد دنیای شـکسته که با دنیای چریکی فاصله‌های جدی داشته است. در یک دوره معلم شدم، یعنی واژه فضایی شدم که باید حوصله به خرج بدهی و با بچه‌های دبیرستان حرف بزنی. در حالی که یک چریک می‌آموخت که فقط و فقط با گلوله حرف بزند. این دو نوع زندگی متفاوت اسـت. سـیس وارد زندگی روزنامه‌نگاری شدم. اسامی زندگی روزنامه‌نگاری گفت‌وگو و استدلال است و باید بتوانی گزارش بدهی، توصیف کنی و اسـتدلال داشـته باشـی. این هم با آن دوره تفاوت دارد. هم‌چنین واژه فعالیت‌های مدنی و حتی رسـمی حاکمیتی مدنی و در دوران انقلاب اسـتفاده می‌شـود. واژه دانشـگاه هم واژه و دنیای‌اش تدریس کردم. همه اینها با زندگی چریکی تفاوت دارد و به‌نوعی در سؤال شما هم بود که کنار از ابلهای مختلف زندگی‌تان رقم خورده است. اینکه واژه هر لایه‌ای که می‌شوی باید سطح قبلی را تخطئه و نفی کنی و آن را نشان جهالت خودت بدانی و از گذشـته‌ات با رغبت یاد کنی، یا حداقل از آن دوره با حس نوستالژیک و همراه با خاطره‌ها صحبت کنی. در عصری به سـر می‌بریم که مخاطبانی که حرف تو را می‌شـنود یا می‌بینند، تفاوت پیدا کرده‌اند. طبیعتـا ما با جامعه و جهانی مواجه هستیم که تمامـا نسـبت به گذشته تغییر کرده اسـت. به نظرم به ما بپردازی در حد کسـانی مواجه نیسـتیم که بگوییم فرزندان یا نوادگان ما، نسل دو و آلفا آمدند و ناگهان به زندگی و آینده و گذشته متفاوت اسـت. واقعیت این اسـت نسـل خود ما هم خیلـی تغییر کرده. امروز چریک‌های دهـه پنجاه ایران، چه در گروه‌های مذهبی، چه در گروه‌های مارکسیست یا ملی‌گرا، هر دو دوسـتانت اینهاوه چود داره که نمی‌دانی تموم‌شده یا نه. تو صورت متضـلب و جزمی در همان لباس مانده‌اند یا تغییر کرده‌اند؟ آیا پیشمان شده‌اند یا باز دنیای متفاوتی شده‌اند؟ همین الان که شما از آن دنیای عصر چریکی می‌پرسـید. آیا کسـی می‌تواند همدلانه باشد که نوکبود عجـب چیز افراد جاهل و خطـاکار و حتی مجرمی بوده‌اند! بالاخـره این دو واژه چریک و واژه خیرکار در روح نکته متفاوت وجود داشـت؛ یکی حامل بار ارزشـی مثبت در درون جامعه انقلابی و سـیاسی بوده اسـت و دیگری واژه‌ای بوده که در نظام سـیاسی و پیرامونی زندگی‌اش بوده و بار منفی داشـته است. حتی برای اینکه بتوانند با این نوع رویکرد انقلابی مبارزه کنند، در حکومت کشـته شده مشترک ضدخیارکاری تشکیل داده بودند که همه نهادهایی را که می‌خواستند به تعبیر خودشـان با خیارکاری مبارزه کنند، هماهنگ کننـد. اجزاء دیدم خاطره‌ای مرتبط با بحث یکبوم و بعد به پرسـش‌های دیگر برسیم. سال ۱۳۵۴ اتفاقی در سازمان مجاهدین خلق افتاد. مجاهدین خلق یک سازمان چریکی مذهبی بود که در دهه پنجاه در ادامه مبارزات مذهبی که از دهه چهل یا حتی از دهه سی شروع شده بود و نیز در ادامه نهضت ملی‌شدن نفت شکل گرفت. در نیـن بین مذهب و مبارزه، مذهب وجه غالبی در این سازمان داشت. در سال ۱۳۵۰ این تشکیلات لو رفت. سرانش دستگیر شدند و به شهادت رسیدند و بقیه هم فراری شدند. سازمان با اتکا به اعضایی که باقی مانده بودند تلاش داشـت راهـی را در مبارزه باز کند. همان‌طـور که در جریان مبارزاتی مارکسـیتی چریک‌های فدایی خلق به‌عنوان ادامه مبارزات مسـلحانه‌جوانانه مارکسیتی که قبل از آن دهه وجود داشت شکل گرفته بودند. در سـال ۱۳۵۴ اتفاقات درونی تاثیرگذاری در سازمان مجاهدین رخ داد. تاثیرگذار از نظر اینکه بخش‌های عمده‌ای از سازمانی که به نام مذهب مبارزه می‌کرد، مذهب را کنار گذاشت، نه‌تنها کنار گذاشت بلکه کسانی را که به دلیل اینکه مذهبی باقی ماندند در معرض ترور قرار داشتند. کسانی مثل مجید شریف‌واقفی و صمدیه لباف و دیگرانی که بعدها شناخته شدند. سال ۱۳۵۴ سال سختی بود. من هم در همان دوران سـال ۱۳۵۴ مجبور به مخفـی‌شـدن شدم. اگرچه بیش از آن زندگی چریکی‌ام را شـروع کرده بودم. مخفی‌شدن من همراه با ماجرای تورهای داخلی در این سال شد بود. من مذهبی مانده بودم و به دنبال این هم بودم که با بقیـه نیروهای مذهبـی همدیگر را پیدا کنیـم و همان روش قبلـی را، همراه با انتقادات و بازنگری، پیش ببریم. البته در جای دیگری هم این خاطره را گفته‌ام. اما ایـن خاطره با حرفی که الان گفتم تفاوت دارد. اینکه تا چه حد با مبانی‌ای که براساس آنها مبـارزه می‌کردیم نقد کنیم. یا آن خاطرات را با آن آرمان‌ها تلفیق کنیم و در نسـبت میان آنچه اصـرار بنزیم که این دو با هم فرق می‌کنند. اگر فرق اسـاسی خاطره نکته کنیم، ممکن اسـت در ذکرشـته آن نکته بمانیم و متصلب شویم و گرفتار آن روز هم اسـلحه را زیر لباس و در زیر شکم‌بندهایم که برای تردد کمر اسـتفاده می‌شـود گذاشـته بودم. به هرحال اسـلحه افتاد و جمع کوچک نمازگزار که از مسجد بیرون می‌آمدند چشمشان به آن افتاد. یک‌دفعه یکی داد زد: خرابکار. دیگر اجازه ماندن نبود. البته ممکن بود خیلی اتفاقی افتاد که فکر کنی و اسـلحه بکشی تا مردم را سـاکت کنی یا اینکه فرار کنی. من و دوسـتم انتخاب کردیم فرار کنیم. من کوچه‌های ایشانه تر برای سنگین که به خیابان کوثر متصل می‌شد. من به یک سو فـرار کردم و دوسـتم به طرف دیگر. از جمع کوچک چیدا پنج نفری هم که از مسجد خارج شـده بودند دو نفر دیگر خبرنگار هاکیز، و ما در برف به‌سـختی می‌دویدیـم کـه پلیـس سـر رسـید... من وارد خیابـان کـرگان شـدم و طبق برنامه‌های‌ام‌ای چریکی جند بار مباشین عوض کردم و به سینما «موناکو» در چهارراه نظام‌آباد رفتم. چون هم خسـته شده بودم و هم سرما سخت بود. این ایده البته یک بافتی می‌ماندم، واز سـینما تمدن ما اتفاقا فیلم هندی پخش می‌کرد و هم مهم نبود. فقط می‌خواستم جایی بروم که هم بخوابم و هم گرم باشد. نشستم فیلم هندی را با همان تم‌های همیشگی‌اش دیدم. ذهنیت من در آن زمان داشت. که هر صورت، من فضای زندگی چریکی را، حداقل برای خودم، به‌عنوان یکـی از جدی‌ترین ذره‌هایی می‌بینم کـه در معرض یک انتخـاب آگاهانه قرار داشـتیم. فاصله بین مرگ و زندگی خیلی کوتاه بود. هرکسی که چریک می‌شـد، آمـاده مرگ هم بود و هر لحظه ممکن بـود در درگیری با حمله عمرش به پایان برسد. بیشتر دنبال این بود که چقدر راحت‌تر جانش را فدا کند. به خاطر اینکه اگر گرفتار می‌شد و زیر شکنجه می‌رفت نگران بود که نتواند مقاومت کند و اطلاعاتش را نگه دارد. برای همین، چریک نوعی از دیسـیپلین را در زندگی می‌پذیرفت که از زنده‌ماندنش کمترین خسـارت‌ها به دیگران برسـد و از طـرف دیگر خودش هم راحت‌تر باشـد. در بعضی از تحلیل‌های انقلابی در دهه پنجاه، شـهادت‌طلبی را فرصت‌طلبی تلقی می‌کردند و می‌گفتند کسـی که می‌خواهد شـهید شود گزینه راحت‌تری را انتخاب می‌کند تا اینکه بماند و بر سـختی‌ها و شکست‌ها غلبه کند. حالا اینکه امروز در معرض پرسـش‌های شـما و در برنامه خیلی خوب شما قرار گرفتم، برای خودم از این نظر جالب اسـت که با چند پرسـش اساسـی رسمی و غیررسـمی روبه‌روخواهم بود. اولین موضوع این اسـت که اگر بخواهم از عصر چریکی حرف بزنم، باید بگویم عصری بود که باید از لحاظ جسمی در آن بیشترین آمادگی‌ها را می‌داشـتی. باید تا توجال یک‌نفس می‌رفتی، در حالی که چند خرما بیشـتر همراحت نبود و نباید هر جا خسته می‌شدی می‌نشستی و امثال این موارد. یا چریک باید بدن ورزیده داشت تا بتواند روی موتور بپرد و در هر لحظه آماده باشد کـه اگر در معرض حمله قـرار گرفت از خودش دفاع کند. اصـلا حالا که به اینجا رسـیدام عضا دسته است، ۷۳ سال عمر دارم و ضعف جسمی‌ام را با آن ورزیدگی جسمی قابل مقایسه نیست. دومین موضوع این است که تجربه‌های بعد از دوران چریکی هم تجربه‌های کمی نبوده اسـت و البتـه باید به تجربه‌های پیش از دوران چریکی هم اشـاره کنم. پیش از دوره چریکی، تجربه مبارزات دانشجویی و مبارزات سیاسـی را داشـتم و پس از آن با کنار از مبارزات پرشـور دانشجویی به شکلی از مبارزه وارد شـدم که وجه غالبش چریکی و نظامی بود. از ایرو و بیرو قبل و بعد از دوران چریکی هم مهم اسـت. بعـد از دوران چریکی و با پیروزی انقلاب، من وارد دنیای شـکسته که با دنیای چریکی فاصله‌های جدی داشته است. در یک دوره معلم شدم، یعنی واژه فضایی شدم که باید حوصله به خرج بدهی و با بچه‌های دبیرستان حرف بزنی. در حالی که یک چریک می‌آموخت که فقط و فقط با گلوله حرف بزند. این دو نوع زندگی متفاوت اسـت. سـپس وارد زندگی روزنامه‌نگاری شدم. اسامی زندگی روزنامه‌نگاری گفت‌وگو و استدلال است و باید بتوانی گزارش بدهی، توصیف کنی و اسـتدلال داشـته باشـی. این هم با آن دوره تفاوت دارد. هم‌چنین واژه فعالیت‌های مدنی و حتی رسـمی حاکمیتی مدنی و در دوران انقلاب اسـتفاده می‌شـود. واژه دانشـگاه هم واژه و دنیای‌اش تدریس کردم. همه اینها با زندگی چریکی تفاوت دارد و به‌نوعی در سؤال شما هم بود که کنار از ابلهای مختلف زندگی‌تان رقم خورده است. اینکه واژه هر لایه‌ای که می‌شوی باید سطح قبلی را تخطئه و نفی کنی و آن را نشان جهالت خودت بدانی و از گذشـته‌ات با رغبت یاد کنی، یا حداقل از آن دوره با حس نوستالژیک و همراه با خاطره‌ها صحبت کنی. در عصری به سـر می‌بریم که مخاطبانی که حرف تو را می‌شـنود یا می‌بینند، تفاوت پیدا کرده‌اند. طبیعتـا ما با جامعه و جهانی مواجه هستیم که تمامـا نسـبت به گذشته تغییر کرده اسـت. به نظرم به ما بپردازی در حد کسـانی مواجه نیسـتیم که بگوییم فرزندان یا نوادگان ما، نسل دو و آلفا آمدند و ناگهان به زندگی و آینده و گذشته متفاوت اسـت. واقعیت این اسـت نسـل خود ما هم خیلـی تغییر کرده. امروز چریک‌های دهـه پنجاه ایران، چه در گروه‌های مذهبی، چه در گروه‌های مارکسیست یا ملی‌گرا، هر دو دوسـتانت اینهاوه چود داره که نمی‌دانی تموم‌شده یا نه. تو صورت متضـلب و جزمی در همان لباس مانده‌اند یا تغییر کرده‌اند؟ آیا پیشمان شده‌اند یا باز دنیای متفاوتی شده‌اند؟ همین الان که شما از آن دنیای عصر چریکی می‌پرسـید. آیا کسـی می‌تواند همدلانه باشد که نوکبود عجـب چیز افراد جاهل و خطـاکار و حتی مجرمی بوده‌اند! بالاخـره این دو واژه چریک و واژه خیرکار در روح نکته متفاوت وجود داشـت؛ یکی حامل بار ارزشـی مثبت در درون جامعه انقلابی و سـیاسی بوده اسـت و دیگری واژه‌ای بوده که در نظام سـیاسی و پیرامونی زندگی‌اش بوده و بار منفی داشـته است. حتی برای اینکه بتوانند با این نوع رویکرد انقلابی مبارزه کنند، در حکومت کشـته شده مشترک ضدخیارکاری تشکیل داده بودند که همه نهادهایی را که می‌خواستند به تعبیر خودشـان با خیارکاری مبارزه کنند، هماهنگ کننـد. اجزاء دیدم خاطره‌ای مرتبط با بحث یکبوم و بعد به پرسـش‌های دیگر برسیم. سال ۱۳۵۴ اتفاقی در سازمان مجاهدین خلق افتاد. مجاهدین خلق یک سازمان چریکی مذهبی بود که در دهه پنجاه در ادامه مبارزات مذهبی که از دهه چهل یا حتی از دهه سی شروع شده بود و نیز در ادامه نهضت ملی‌شدن نفت شکل گرفت. در نیـن بین مذهب و مبارزه، مذهب وجه غالبی در این سازمان داشت. در سال ۱۳۵۰ این تشکیلات لو رفت. سرانش دستگیر شدند و به شهادت رسیدند و بقیه هم فراری شدند. سازمان با اتکا به اعضایی که باقی ماندند بودند تلاش داشـت راهـی را در مبارزه باز کند. همان‌طـور که در جریان مبارزاتی مارکسـیتی چریک‌های فدایی خلق به‌عنوان ادامه مبارزات مسـلحانه‌جوانانه مارکسیتی که قبل از آن دهه وجود داشت شکل گرفته بودند. در سـال ۱۳۵۴ اتفاقات درونی تاثیرگذاری در سازمان مجاهدین رخ داد. تاثیرگذار از نظر اینکه بخش‌های عمده‌ای از سازمانی که به نام مذهب مبارزه می‌کرد، مذهب را کنار گذاشت، نه‌تنها کنار گذاشت بلکه کسانی را که به دلیل اینکه مذهبی باقی ماندند در معرض ترور قرار داشتند. کسانی مثل مجید شریف‌واقفی و صمدیه لباف و دیگرانی که بعدها شناخته شدند. سال ۱۳۵۴ سال سختی بود. من

نگاه به گذشته، خاصه تاریخ مبارزات با رویکردهای مختلف همراه بوده است. نگاه تاریخی در پارادایم‌های مختلف تغییر می‌کنـد. اینک نیـز در وضعیت موجود سیاسـی و اجتماعی اخیر که بازخوانی گذشـته ضرورت بیشتری پیدا کرده. نظرات مختلفی در مورد جریان‌های فکری و انقلابی و مبارزات پیش از انقلاب مطرح می‌شود که در برخی موارد با طرد و رد این تجربیات همراه است. هادی خانیکی که به‌عنوان چهره‌ای اصلاح‌طلب شـناخته می‌شود، سال‌ها پیش دغدغه مبارزه چریکی داشـته و حتی عضو سـازمان مجاهدیـن خلق قبل از انقلاب بـوده و در دوره‌ای زندگی مخفیانه چریکی را تجربه کرده است. خانیکی معتقد است اینک بـا تحولات معرفتی و فهم تاریخی امروز باید دید چه سرمایه‌ای از گذشـته اندوخته‌ایم. او از دو نوع مواجهه با تاریخ می‌گوید که یکی بازخوانی و شـرح خاطرات است. و دیگری فهم گذشته بر اساس آرمان‌هاست. او معتقد است روایت گذشـته بر اسـاس خاطرات ممکن اسـت با حس نوستالژی همراه شـود و به‌نوعی به احساس کناه و تقصیر جمعی دامن بزند. اما اگر به گذشـته بر مبنای آرمان‌ها نگاه کنیم. تنوع شـکل می‌گیرد و می‌توان داشته‌های گذشته را برای دوره‌های بعد به کارگرفت. در برنامه «عصر چریک‌ها» با هادی خانیکی درباره تجربه دوران مبارزه چریکی و نگاه او به گذشته به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

عکس: سیدناصر ناکی- شرق

می‌شوند و بر اسـاس استیصال‌شان از خودشـان هم می‌گذرند. به قول معروف خوشی زیر دل‌شان نزده بود. چریک‌ها از سرآمدان جامعه بودند. چند نفر از کسـانی را می‌شناسـید که به شهادت رسـیدند و از رتبه‌های اول کنکور بودند و در بهترین دانشگاه‌های ایران درس می‌خواندند. برای مثال به وضعیت درسـی شریف‌واقفی در دانشـگاه نگاه کنید. نمونه‌های مشـابه در میان مذهبی‌ها و غیرمذهبی‌ها کم نبودند. آنها در مقابل شـرایطی انقلابی قرار گرفتند و اول باید ببینید حاکمیت چه وضعیتی را رقم زده که آنها را به این انتخاب رسـانده. زندگی چریکی الزاماتی دارد که با شرایط طبیعی یا امروزی متفاوت است. من هم که در خانه تیمی و زندگی چریکی به سـر می‌بردم، بعدها از حفظ دیگری برای اصلاح شـرایط تلاش کردم. اشاره کردید که من وارد قدرت شده‌ام و البته تعریف من از قدرت این است که جطور می‌تواند در جهت اصلاح جامعه قدم بردارید. من در دو دوره خیلی مخـتصر و تمام‌عیار، یا به زبان چریکی به شـکل حرفه‌ای زندگی کردم. یکی دوره چریکی و انقلابی‌گری بود و یکی هم دوران سـاخت‌وسازی و اصلاحات. اگر در بیرسـید نسـبت میان آنچه برایت اینکه فرکنید بود و کدام سختتر، می‌گویم انقلابی‌گری برایم سـادەتر بود و اصلاح‌گری سختتر. این البته به این معنا نیست که بشـت هر کدام از اینها شـرایط یکسانی وجود داشته است. اشاره کردم که بشـت هر خانه تیمی و زندگی انقلابی، مرگ در یک لحظه بود: سیانور در دهانت بشکند و زندگی‌ات تمام شود. یا مورد شناسایی قرار بگیری و لحظه بکشی. من از این خاطره‌ها دارم، ولی می‌خواهم بیسـتر از مقرارن‌ها را آزوها به موضوع تاکید کنم. چندین بار این موضوع برای من پیش آمد که شناسایی شدم، اسلحه هم کشیدم و توانستم فرار کنم. ممکن است کسی در شرایط من بود که به شهادت رسیده باشد. اما من در شرایطی قرار گرفتم که کشته نشدم. اما من مسئله را بیاری خودم حل کنم؛ به وضع شناسایی‌ام که شهید شوم. من در دوران زندگی دانشجویی در سال ۱۳۵۰ به زندان افتادم و این یک ماه بعد از جشـن‌های ۲۵۰۰ سالـه شاهنشاهی بود. بعد که به زندان رفتم، اشتباهم به مبارزه من را از زندگی دانشجویی به زندگی چریکی کشـید. بعد وقتی از زندان آزاد شـدم و در سال ۵۲ که سریاز بودم به یک سازمان چریکی مسلح وصل شـده بودم. آرزوی یک دانشجوی عادی این بود که وارد یک سازمان انقلابی شـود و مبارزه کند. اگر امروز از نهادهای حاکم حرف می‌زنیم، آن زمان که امکان تهاد مدنی وجود نداشـت. اگکر به جایش سازمان چریکی شکل گرفته بود. خوب من وارد سـازمان چریکی شدم و هر آن انتظار داشتم که در یک لحظه به زندگی‌ام پایان داده شـود. ارزیابی‌ای هم که از بیرون و حداقل در سطح زندگی‌ام می‌دیدم این بود که در حدّ قهرمان و کردار و رفتار من در دوره دوسـتانت اینهاوه چود خـودش را برای منافع جامعه، مملت و دفاع از آرمان‌هایش فدا کرد. اما در زندگی اصلاح‌طلبانه که وارد سـاختار قدرت و دولت شـدی و می‌خواهی کاری را پیش ببری، این کار با نهایت کندی انجام می‌شود. موانع در برابرت زیاد است و زاغه قهرمان هم نیسـتی و همه می‌گویند تو وقتی سـر کار آمدی، سازش کردی، هیچ کاری نمی‌کنی و دنبال منافعت هستی. و درواقع در بیرون هم نکته قهرمانانه به تو ندارند. در اینجا هم شرایط بیرونی سختتر است و هم شرایط درونی. اما اینکه می‌بیرسید تجربه اگر چریکی چه دشـاه‌هایی داشت. دشاه‌های من از آن زمان این بود که آدم با تلاش‌های خودش یا در شـیوه مبارزه با شـرایط سـخت تربیت نشین چیزی نمی‌گیرد. اگکر تاریخی داشته باشیم، می‌توانیم ببینیم که انقلابیون در طـول تاریخ چه کسـانی بودند. آیا کسـانی که مبـارزه می‌کردند و از خود می‌گذشتند، کسانی بودند که عشق و محبت را نمی‌فهمیدند؟ به نظر من مطالعه تاریخی این گفته را در من‌کند. اگر تاریخ نشان می‌دهد کسانی که بودند که از انقلاب گذشـته و آنچه در تاریخ و در متن باورهای ما اسـت بیرون آمدند. چیزی که از عاشـورا و کسانی امام علی (ع) می‌فهمیم